

معماری وادبیات و «کشفِ دَر»

از اتاق‌ها رهایی نداریم



جواد مجابی

شرق: در جلسه «شهر و ادبیات» که به مناسبت رومانی فصلنامه اندیشه ایران‌شهر (شماره ۲۰ و ۲۱) در خانه هنرمندان برگزار شد، محمدرضا حائری، جواد مجابی، سیدمحسن حبیبی و حسین سنایور سخن گفتند. جواد مجابی درباره ارتباط معماری و ادبیات به مسئله «کشف در، توسط بشر» اشاره کرد که در پیدایی تمدن انسانی تأثیر عمده داشته است. موجودیت اتاق به‌عنوان سکونتگاه، سقف ایمن، دیوارهای حافظ، استعاره‌ای از خانواده و میهن، وقتی اهمیت بیشتری می‌یابد که در این اتاق به روی خود و دیگران باز یا بسته بماند. دَر گشوده به یک جامعه باز، جقدر می‌تواند به آرامش و صلح و زیبایی اتاق‌هایمان بیفزاید؟ طرح نظریه‌ای نو که نیازمند چالش فکری بیشتر است.

«نه اینکه اتاق من، همان اتاق تو باشد

نه اینکه غم همان شادی نباشد و سفاقت

اما در اینکه توی اتاق گیر افتاده‌ایم، حرفی نیست

بیرون می‌رویم و اتاق با ما می‌آید

در هرجای دنیا اتاق با ما، در ماست

کسانی خود را شکل اتاق می‌یابند و

اتاق را می‌آیند چون خود...»

«در این اتاق‌ها» بیست‌وپنجمین مجموعه شعر من است که این‌روزها بخت انتشار یافته. این شعرها در ستایش جسمانیت و حجم مادی موجودات است که من آن را تانگی می‌نامم. تانگی مادیتی است که نیازمند روح مجزا نیست، بلکه خود انرژی تجسم‌یافته است.

اتاق پناهگاه و مسکن است. به این پناهگاه به‌عنوان معماری ناگزیر و تغییرناپذیر بشری اندیشیده‌ام که تنها تعبیه دری بر این پناهگاه، به‌عنوان کنشی انسانی، بر روند تمدن تأثیر گذاشته است. اتاق ساختاری اجتناب‌ناپذیر دارد، دیوارهایی دارد و سقف و کفی که ما را به قانون جاذبه بر آن استوار می‌دارد. شکل ظاهری آن ممکن است صورت‌های هندسی متعدد بگیرد اما کارکرد آن از دوران غار تا امروز یکسان مانده است. انسان وحشی با پناهگاه و مسکنش درست مثل بقیه موجودات رفتار می‌کرد. غار در و دربند نداشت، باز بود رو به طبیعت پیرامون. غار بشر همچون لانه جانوران و آشیانه پرندگان و کنام درندگان و مَوا‌ی آبریزان و هوازیان، در طبیعت بود و جزء طبیعت. حیوانات بزرگ‌تر آزادانه در طبیعت می‌زیستند و می‌غوندند، ضعیف‌ترها لانه و آشیانه و نقب می‌ساختند در دل طبیعت. بشر تنها موجودی بود که برای حفظ جان خود در را آفرید. در، جداکننده او از خطرهای دور و بر بود. اتاق چه آن‌گاه که از خیزران و چوب و کرباس بوده چه حالا که از خشت، سنگ و فلز است، چهاردیواری محکمی بوده که در داشته و این در به روی او باز و به روی دیگران بسته می‌مانده است. دیوارها محافظان انسان بوده‌اند اما تاریکی را هم بر انسان تحمیل می‌کرده‌اند و او را از نور آفتاب، مهتاب و باد نشاط‌انگیز و تماشای دنیای بیرون مانع می‌شده‌اند، پس انسان علاوه بر دو محافظ ورودی، در‌ها یا درچه‌های تماشا در دیوارها کار گذاشته است. دیوارهای چهار طرف انسان را از زندگی تا پس از مرگ بسته‌بندی می‌کند. گهواره و تخت نوعی اتاق کوچک محافظ است برای نوزاد. انسان زاده می‌شود، در اتاق رشد می‌کند و در اتاق خانه، در اتاق مدرسه و اداره و کارخانه می‌کوشد، در اتاق‌های معیشت و عیش، خانواده تشکیل می‌دهد در اتاق اخلاق، قانون و اقتدار، در چارچوب‌های گوناگون زندگی‌اش را می‌گذراند، همواره در فضای هندسی اتاق محدود و محاط است، حتی پس از مرگ نیز اتاق کوچکی گور او می‌شود. اتاقی که خلاف اتاق‌های پیشین دری به بیرون ندارد، گرچه به تعبیری دری به دوزخ و بیرون آن‌ها دارد.

از زمان غارنشینی سقف، کف و دیوارها به‌مثابه مسکن ناگزیر با ما آمده‌اند، اما انسان با کشف عاملی چون در، رابطه خود را با طبیعت پیرامون خلاف تمامی موجودات دوروبر، به‌گونه‌ای دیگر برقرار کرده است. در، بیشتر از دیوارها توانسته مالکیت فردی منحصر را برای ما مسجل کند. در را که ببنی خلوت و امنیت فردی خودت را داری مگر اینکه دیگری خواه دولت یا دشمن بخواهد تو را از پناهگاهت محروم کند. واژه «فرار» در زبان ما، معنایی متضاد دارد: درعین بازشدن به‌معنای بسته‌بودن هم هست؛ درست مثل کارکرد ذاتی در‌ها که به روی تو یا دیگری باز یا بسته می‌ماند، عنصری که هم محدودکننده است هم رهایی‌بخش.

پنجره، ابزار بده‌بستان اندکی است که آدمی پس از کشف در جداکننده، برای ارتباط‌گیری خود با طبیعت با دیگران، فراهم کرده است. درواقع پنجره نوعی نفی دیوار است. دیوار پنهان‌کننده حضور آدمی بود مگر در وا شود، اما پنجره‌ها توانستند مهابت خوفناک دیوارها را که انسان را از ارتباط با دیگران مصون و در امان می‌داشت، بشکنند. تو از درچه‌های تعبیه‌کرده در دیوار به بیرون نظر داری و دیگران از همین پنجره‌ها تو را نظاره می‌کنند. یک پنجره در هر دیوار، نفی مانعی است که دیوار برای دیدار می‌آفریند، در طول قرن‌ها، هرچه ترس بشر از بیرون کمتر شده، پنجره‌ها بیشتر شده‌اند تا امروزه که گاهی دو تا سه دیوار خانه سرپا تبدیل به پنجره‌های شیشه‌ای شده است و بعضی جاها آدم‌ها در چهاردیواری شیشه‌ای زندگی می‌کنند، امری تناقض‌آمیز که دیده می‌شوی و درعین‌حال می‌خواهی امنیت و خلوت خود را داشته باشی. اتاق حجم هندسی ساکن است که آدمیزاد، موجود نسبتاً غیرهندسی متحرک را درخود می‌زباند، رشد می‌دهد، زندگی‌اش را تا مرگ بین دیوارها و درهایش، بین سقف و کف خود تثبیت می‌کند. حجم بدن انسان و بدنه اتاق نوعی شباهت بین آن دو را یادآور می‌شود، اما ساکن ماندن اتاق و بی‌تکسین‌بودن آدمی این شباهت را کم‌رنگ می‌کند، درنهایت این اتاق است که ما را در خود پناه می‌دهد با اثاثیه‌ای که محصول مشترک توانایی ما و ظرفیت اتاق است. هم‌زیستی مسالمت‌آمیزی داریم، هرچه اتاق را کامل‌تر کنیم، زندگی ما ظاهراً در آن آسان‌تر است، اگرچه در آغاز اتاق‌ها را به میل خود می‌آراییم، لکن اتاق پس از سال‌ها ما را در خود، به شکل خود درمی‌آورد با عاداتی که زوایا و خفایای دیوارها بر ما تحمیل می‌کنند و فضاهایی که برای ما می‌سازند،



با درچه‌های اندک یا بسیاری که به بیرون دارد ارتباط ما را با طبیعت با همسایگان و دیگران کمابیش میسر می‌کند، با کوتاهی یا ارتفاع سقفش، مجال تنفس و خیال‌انگیزی و رفاه نامرئی را فراهم می‌کند. رفاه واقعی البته در کف اتاق با چینش ابزار مدنی جدید، میسر شده است. با کشف در و دروازه که امکان مالکیت، فردیت، خانواده منحصر، مجال فراغت، تفکر و تحیل بیشتر و بهتر را در چهاردیواری فراهم کرده، فرهنگ و تمدن رشد کرده و به توسعه انجامیده است.

اتاق یک سلول است، یک اتم، متصل می‌شود به اتاق‌های دیگر، ترکیب می‌شود با فضاهای وابسته، تکثیر می‌شود در انواع‌واقسام خود، خانه یا آپارتمان را می‌سازد و مجموع خانه‌ها، محله و شهر را می‌سازند و اتاق‌ها درکچه‌ها، خیابان‌ها و میدان‌ها هربار به‌گونه‌ای مغازه، اداره، کارخانه، رستوران و سایر عناصر و نهادهای شهری را شکل می‌دهند. درک اتاق به‌معنای ادراک شهر نیست. شهر موجود مستقلی است جدا از اجزایش. موجود زنده متغیری که شخصیت ظاهرا ساکن و باطن متحرکی دارد، اما در اتاق که راحت نباشی شهر از نظرت می‌افتد. میهن تو گاهی فقط اتاق تو خواهد بود و منحصر بدان.

اتاق اما جسم است، جسمانیت محض؛ یک مادیت شکل‌یافته توسط انسان و محیط بر انسان و شکل‌دهنده عواطف و خیالات و رفتارهای روزانه آدمیزاد. این اتاق بی‌روح نیست، اما روحش از جنس متافیزیک وهمنگ نیست، متافیزیکی برخاسته از فیزیک ملموس اوست و از جنس جسم آن. تن او را باید شناسایی و تانگیش را و روح تجسم‌یافته در مادیت صوری و فضای جاریش را، تا بتوانی برهم‌کنشگری اتاق و آدمی را به‌گونه‌ای بهتر، کارآمد کنی. در شهرها و این زمان، ما خانه‌هامان، در واقع مجموع اتاق‌هامان را نمی‌سازیم، برای ما می‌سازند، معماران برای ما می‌سازند بی‌رحم‌تر است؟ به حال ساکنانش شفتت ندارد؟ نه! اتاق آیین خودش را دارد، باید آن آیین و رفتار خاموش را بشناسی، اتاق‌ها و خانه‌ها در شهر و کشورها و جهان تو را پناه داده و تا امروزت کشانده است؛ باید درون این حافظه بشری، بنیای هشیار هدمد همیشگی‌ات، شایسته همدات و همزاد تمامی عمرت باشی.

اتاق، معمار تاریخ است، معماری تاریخ از اتاق‌ها شروع می‌شود، اتاق‌ها با ناهم‌زمانی شگرف، حضور بشری ما را از دیرینه‌سنگی و اعصار اسطوره‌ای تا دوران شرکت‌های فراملیتی سرمایه‌داری در هم گره زده است. بین این دیوارها که در سراسر جهان و در سراسر زمان گسترده‌اند، درهایی باز شده است. رویه چشم‌انداز دموکراسی و آزادی آرمانی. اتاق‌ها حالا دیگر به هم شباهت ندارند، اتاق‌های سرمایه‌داری با اتاق‌های سوسیالیستی ظاهرا متفاوت‌اند، اما چه زود جایشان را باهم عوض می‌کنند. اتاقی که در آن جاسوسی از دنیا، جنگ‌های جهانی، شوم‌ترین وقایع تاریخی روی می‌دهد، کنار اتاقی است که شعر زیبایی، حماسه صلح و آرم‌ان هم‌زیستی عاری از خشونت سروده می‌شود. اتاق تن می‌زند از اینکه بخواهی آن را به هر شکلی می‌خواهی بسازی و به هر راهی بگشائی، پناهگاه را آبریزگاه‌کردن فقط از ما برمی‌آمد تا از هر جانور دیگر.

اگرچه سعی کرده‌ایم در بعضی جاها دیوار را برداریم و آن را به شیشه و پنجره‌های بزرگ تقلیل دهیم، اما دیوار شیشه‌ای هم دیوار است و در‌های کلسون‌دار پیشین حالا فقط با رمز و شماره باز می‌شوند. اتاق از آغاز تا امروز تغییر نکرده است، کارکردش به‌عنوان پناهگاه و مسکن همان بوده که هست، با یک تفاوت که در‌ها به‌صورت روزافزونی ما را از طبیعت و موجودات آن جداتر کرده است. در اتاق که امری ذاتی نبوده، اما ضروری شده، حالا از حدود مادی خود تجاوز کرده و معنوی و نامرئی شده است؛ دری شده که ما در ذهن خود داریم، ذهنی که به‌روی کرسی‌ای و در‌های مفاهیمی آسان باز می‌شود و به‌روی مسلسکی، عقیده‌ای، آیینی، منش و روشی همچنان بسته می‌ماند. به اتاق بی‌درو دیوار می‌اندیشیم، اما آن دیگر اتاق نیست. از اتاق‌ها، رهایی نداریم، اما با رفتن به بیشه و دشت و کنار رود، با گذر از آسمان، دریا و کوه، با سفرها از فراسوی مرزها و باورها، می‌خواهیم خود را از بسته‌بندی‌شدن در حجم اتاق، خانه، شهر، حتی مدنیت حاضر برهانیم، اما اتاق پیروزمندانه در تاریکی شب ما را به خود می‌خواند و فرزند بیم‌زده را در چارچوب مقدش می‌خواباند.

هنر



اتاقی از پل‌کنکه

کس است. می‌دانیم بی‌ارتباطی ظاهری و باطنی، حاصل ذهن بی‌ربط و

یاهه شده است.

برگردیم به اتاق که به‌هیچ‌روی در هیچ زمان، از اتاق رهایی و جدایی نداریم. اشاره کردم که انسان غارنشین همچون بقیه جانوران در پناهگاهی بی‌در می‌زیست، تا در را کشف کرد، ارتباطش با طبیعت قطع نشد، اما محدود شد به اینکه چه زمانی در را بگشاید. در‌ها مهم‌ترین کشف تمدن بوده‌اند، هم‌تراز آتش اما مهم‌تر و پیش‌تر از چرخ که در ارتباط انسان با طبیعت تأثیر نهاده‌اند. جانوران در طبیعت می‌زیند و ما با کشف در و دیوار، خود را از آن ارتباط همگانی با موجودات طبیعت منقطع کرده‌ایم. در، یک نماد و استعاره می‌تواند باشد، دور خانه‌هامان دیوارهای سنگی و فلزی کشیده‌ایم –این‌اواخر که نیزه‌های فولادی هم بر آنها نشاندند- دور شهرها و بندرها هم حصار و بارو نشاندند، دور کشورهامان مرز مرئی یا سیم‌خاردار کشیده‌ایم، لاجرم بین خودمان و دیگران دیوارهای نامرئی بالا برده‌ایم. اتاق نه مطلقاً خوب است نه نسبتاً بد. اتاق امنیت خاطر و خلوت عشرت و محل کار و عرصه تقابل و بقاست، در اتاق‌ها نسل بشر را تا مرز تهدیدکننده‌ای تکثیر کرده‌ایم، علم را در پناه این دیوارها رشد داده‌ایم، زیر همین سقف‌ها هنر آفریده‌ایم، جنگ و زلزله، سیل و آتش‌فشان اتاق‌ها مان، هستی و بودن‌مان را می‌خواسته از بین ببرد، با کار، مقاومت، صلح و زیبایی اندیشیده در این اتاق‌ها، شهرها و کشورهامان را آزاد و آباد کرده‌ایم. تمدن از اتاق‌های کار ما شروع شده و به اتاق‌های فراغت ما برگشته و به ما موجودیت تازه بخشیده؛ اتاق موجودی زنده است، آنکه آن را مرده بیندازد، بر خویش سستم کرده است. اتاق‌ها اما همیشه بار ما نیستند، در کارم دارا و آشتی نبوده‌اند، اتاق‌ها گاهی بر سر ما آوار شده‌اند، شاهد مرگ به‌موقع یا باعث فنای زودرس ما شده‌اند، اتاق بی‌رحم‌تر است؟ به حال ساکنانش شفتت ندارد؟ نه! اتاق آیین خودش را دارد، باید آن آیین و رفتار خاموش را بشناسی، اتاق‌ها و خانه‌ها در شهر و کشورها و جهان تو را پناه داده و تا امروزت کشانده است؛ باید درون این حافظه بشری، بنیای هشیار هدمد همیشگی‌ات، شایسته همدات و همزاد تمامی عمرت باشی.

اتاق، معمار تاریخ است، معماری تاریخ از اتاق‌ها شروع می‌شود، اتاق‌ها با ناهم‌زمانی شگرف، حضور بشری ما را از دیرینه‌سنگی و اعصار اسطوره‌ای تا دوران شرکت‌های فراملیتی سرمایه‌داری در هم گره زده است. بین این دیوارها که در سراسر جهان و در سراسر زمان گسترده‌اند، درهایی باز شده است رویه چشم‌انداز دموکراسی و آزادی آرمانی. اتاق‌ها حالا دیگر به هم شباهت ندارند، اتاق‌های سرمایه‌داری با اتاق‌های سوسیالیستی ظاهرا متفاوت‌اند، اما چه زود جایشان را باهم عوض می‌کنند. اتاقی که در آن جاسوسی از دنیا، جنگ‌های جهانی، شوم‌ترین وقایع تاریخی روی می‌دهد، کنار اتاقی است که شعر زیبایی، حماسه صلح و آرم‌ان هم‌زیستی عاری از خشونت سروده می‌شود. اتاق تن می‌زند از اینکه بخواهی آن را به هر شکلی می‌خواهی بسازی و به هر راهی بگشائی، پناهگاه را آبریزگاه‌کردن فقط از ما برمی‌آمد تا از هر جانور دیگر.

اگرچه سعی کرده‌ایم در بعضی جاها دیوار را برداریم و آن را به شیشه و پنجره‌های بزرگ تقلیل دهیم، اما دیوار شیشه‌ای هم دیوار است و در‌های کلسون‌دار پیشین حالا فقط با رمز و شماره باز می‌شوند. اتاق از آغاز تا امروز تغییر نکرده است، کارکردش به‌عنوان پناهگاه و مسکن همان بوده که هست، با یک تفاوت که در‌ها به‌صورت روزافزونی ما را از طبیعت و موجودات آن جداتر کرده است. در اتاق که امری ذاتی نبوده، اما ضروری شده، حالا از حدود مادی خود تجاوز کرده و معنوی و نامرئی شده است؛ دری شده که ما در ذهن خود داریم، ذهنی که به‌روی کرسی‌ای و در‌های مفاهیمی آسان باز می‌شود و به‌روی مسلسکی، عقیده‌ای، آیینی، منش و روشی همچنان بسته می‌ماند. به اتاق بی‌درو دیوار می‌اندیشیم، اما آن دیگر اتاق نیست. از اتاق‌ها، رهایی نداریم، اما با رفتن به بیشه و دشت و کنار رود، با گذر از آسمان، دریا و کوه، با سفرها از فراسوی مرزها و باورها، می‌خواهیم خود را از بسته‌بندی‌شدن در حجم اتاق، خانه، شهر، حتی مدنیت حاضر برهانیم، اما اتاق پیروزمندانه در تاریکی شب ما را به خود می‌خواند و فرزند بیم‌زده را در چارچوب مقدش می‌خواباند.

اتاق روشن

عکاسی در خیابان جرم نیست

پرستو ابن‌علی

زمانه راحتی برای عکاسان خیابانی نیست؛ برای آنها که فعالیت‌هایشان مشکوک به‌نظر می‌رسد و پرسه‌زدن هدمفند، روال معمول کارشان است. محدودشدن حریم‌های خصوصی و ترس از تروریسم، فضایی را به‌وجود آورده که خیره‌شدن، کمین‌کردن، گوش‌کردن یا پنهانی گوش‌دادن به‌طور فزاینده‌ای موجب شک‌وتردید می‌شود. یک پوستر کمپین در سال ۲۰۰۸ توسط پلیس متروپولیتن لندن اجرا شد که در مجموع تغییر نگرش را نشان می‌داد: «هزاران نفر از مردم هرروز عکس می‌گیرند. چگونه است که یکی از آنها متفاوت به نظر می‌آید؟» پوستر کمپین از مردم می‌خواهد هر فردی را که با دوربین به‌طور غیرمعمولی کنجکاو می‌کند گزارش کنند. این دلیلی شده است که عکاسان بیشتر از حد معمول به‌طور غیررسمی توبیخ شوند و برای داشتن فیلم یا کارت‌حافظه، توقیف یا حتی متوقف و بازرسی شوند.

تعدادی از عکاسان با راه‌اندازی و پشتیبانی‌کردن از وب‌سایت‌های کمپین مانند «من عکاس هستم نه یک تروریست و عکاسی جرم نیست» به پوستر کمپین (پلیس) واکنش نشان دادند. یک پاسخ مستقیم به کمپین پلیس لندن، سبب شد از متن به‌کارفته توسط پلیس لندن استفاده مجدد شود: «میلیون‌ها نفر از مردم هرروز عکس می‌گیرند بعضی از آنها مشکوک به‌نظر می‌رسند، لطفاً به آنها شلیک نکنید». به‌دنبال آن بیشتر عکاسان به‌سادگی با ادامه‌دادن به بیرون‌رفتن و عکس‌گرفتن به کمپین رای دادند. عکاسان خیابانی همیشه با تهدیدها و خشونت‌هایی از طرف اشخاصی که به‌شدت نمی‌خواسته‌اند عکسشان گرفته شود مواجهند، اما اغلب آنها این را به‌عنوان یک خطر معمول حرفه‌شان می‌پذیرند. در دوره‌ای که تعداد پرمخ‌چان به‌داده‌ها رو به افزایش است، جایی که وکلا چویشان را در مقام نماینده هر شخصی که حس می‌کند ممکن است به وسیله عکاسان رنجیده شده باشد یا مورد خشونت قرار گرفته باشد یا به ستوه آمده باشد، بالا می‌برند و ما می‌توانیم انتظار جدال‌های بیشتری را بر سر حرق عکس‌گرفتن از غریبه‌ها در مکان‌های عمومی داشته باشیم. عکاسان خیابانی بحث می‌کنند که اگر به آنها برای متکی‌شدن به قراردادهای مدل‌های آرایانه‌شده و پرتره‌های استودیویی فشار بیاورند آنها با صنعت صحنه‌سازی‌شده و عکس‌های دست‌کاری‌شده در ارتباط خواهند بود. عکاس نیویورکی جف میرملستین، در یک گفت‌وگو با لتیون چیزیک می‌گوید: «عکاسی خیابانی بخشی هم از مستندات زمان ماست. تعدادی از برجسته‌ترین تصاویر مطرح می‌شوند، در هر نوع رسانه هنری در ۱۵۰ سال گذشته در خیابان توسط کسانی مانند هنری کارتیه برسون، دایان آربوس و رابرت فرانک گرفته شده است. اگر این محدودکردن ادامه پیدا کند، تبدیل به یک فقدان اساسی در طولانی‌مدت خواهد شد. با وجود این عکاسان در یک حباب اخلاقی نیستند و آن دسته از عکاسانی که گمان می‌کنند حق نامحدود نشانده‌گرفتن دربروین به سمت یک غریبه به یک نوعی در قوانین مگنا کارتا یا منشور حقوق ایالات‌متحده آمریکا مندرج شده است، به شرایط حساس کنونی عکاسی نمی‌کنند. حقیقت این است که عکاسی به‌عنوان یک اختراع نسبتاً جدید همیشه مجبور به مجادله با رسوم اجتماعی بوده است. از این قبیل ملاحظات در دوره ویکتوریایی انگلیس وجود داشته است؛ برای مثال آبروی زنان می‌توانست از سوی لژ پنهانی عکاسانی که آرایشند اجازه رسمی بودند به خطر بیفتد. اگرچه ممکن است به وضعیت تعداد کمی از عکاسان خیابانی امروزی که به‌طور ناگهانی و بدون ترس بازی کودکان را در مکان‌های عمومی ثبت می‌کنند، تأسیف بخوریم، اما ملاحظات کنونی درباره عکاسی‌کردن از بزرگ‌سالان اجتناب‌ناپذیر می‌آید.

نمای نزدیک

نگاهی به عصر یخبندان فیلمی که یخ‌گیش را آب می‌کند



سیدرضا صائمی

مصطفی کبابی در ادامه «خط ویژه»، همان خط‌وربط را گرفته و اینک در «عصر یخبندان» به آن شاخ و برگ بیشتری می‌بخشد. به این معنی که با عمیق‌ترکردن عمق تعلیق و ساختار روایی پرکشش، جذابیت دراماتیکی به قصه‌اش بخشید تا عصر یخبندان به فیلمی گرم بدل شود. آنچه در پس‌زمینه دراماتیکی «عصر یخبندان» که در بسط درام هم مؤثر بود، وسایل ارتباط جمعی مدرن و دیجیتالی بود که صورتی بیرونی و عملی‌تر آن را می‌توان در فیلم «رخ دیوانه» ابوالحسن داوودی مشاهده کرد. در اینجا نیز شاهد نگاهی آسیب‌شناختی به نسل جوان اما به زبان نسل جدید هستیم و تأثیر ابزارهای نوین ارتباطی و فضای مجازی در قبض و بسط عملی زندگی واقعی. کبابی با ترسیم فضای معملایی برای قصه‌اش رمزگشایی از آن را برای مخاطب هیجان‌انگیز می‌کند؛ معملایی که تا حد یک مضمخصه پیش می‌رود و شخصیت‌های قصه را در یک دام گریزناپذیر گرفتار می‌کند. این فضای عنکبوتی از طریق گره‌خوردن سرنوشت شخصیت‌های قصه به هم شکل می‌گیرد. این درهم‌تنیدگی قصه و شخصیت‌ها واجد تاول‌های جامعه‌شناسختی از شرایط پیچیده اجتماعی کنونی است که همچون فیلم خط ویژه بخشی از واقعیت زیست- اجتماعی را در جامعه معاصر بازنمایی می‌کند. از سوی دیگر این موقعیت از حیث فرم و ساختار روایی واجد روایت غیرخطی داستان است که در یک بازی زمانی/ زاویه‌ای، قصه را به تصویر می‌کشد. البته گاهی همین غیرخطی‌بودن روایت، مخاطب را در بازخوانی معنا و موقعیت قصه گیج می‌کند، اما نمی‌توان انکار کرد که بخشی از التهاب و هیجان قصه به همین دلیل صورت‌بندی می‌شود. کاش کمی از حجم این درهم‌تنیدگی کم می‌شد تا مخاطب در درک موقعیت‌های دایره‌ای قصه دچار سردرگمی نمی‌شد. البته این سردرگمی در حدی نیست که نخ قصه از دستش در برود، اما می‌توانست به انسجام و یک‌دستی بیشتر فیلم کمک کند. عصر یخبندان سرشار از موقعیت‌های طنز کلامی و موقعیت خوبی است که در ادامه همان مسیر خط ویژه قابل ردیابی است منتها در یک‌سوم پایانی کمی لحن قصه تغییر کرده و بین کم‌دلی و جدی در نوسان است. این جدیت البته بیشتر به معنای اضافه‌شدن بار انتقادی قصه به مسائل اجتماعی و سیاسی است که در خط ویژه نیز شاهد آن بودیم. البته این تغییر لحن در نسبت با موقعیت مرکزی داستان که قصه‌ای جدی است، دچار تضاد می‌شود. درهم‌تنیدگی لحن جدی و رگه‌های طنز قصه البته به‌واسطه ریتم خوب آن و تعلیق آفرینی‌های متعدد تا حد زیادی به نفع جذب مخاطبان را تا پایان مشتاق نگه دارد، دستاورد کمی نیست و مصطفی کبابی نشان داده این کار را به‌خوبی به‌خصوص بعد از ضدکلوله و خط ویژه باز گرفته است. اگرچه عصر یخبندان در مقایسه با خط ویژه شاید حرکتی روبه‌جولو نباشد، اما در جازدن هم نیست و نشان می‌دهد کبابی گام‌به‌گام به سمت سینمای پرمخاطب و جذاب و سرگرم‌کننده پیش می‌رود؛ سینمایی که به‌شدت به آن علاقه‌مند است. سینمای قصه‌گو و سرگرم‌کننده‌ای که در سطح نازل تقلیل نمی‌یابد و پایه‌های صنعتیکی دارد. اگرچه هنوز گام‌های دیگری مانده تا مصطفی کبابی به پختگی بیشتری در کارگردانی برسد و اگرچه حرفه‌ها و خلاهای دراماتیک در کارهایش وجود دارد، اما این میزان نسبت به موقعیتی که او اینک در سینمای ایران به دست آورده کم نیست و مطمئناً این فیلم در گیشه نیز موفق خواهد بود. سینمای ایران در شرایط کنونی به ساخت فیلم‌هایی از جنس عصر یخبندان به‌شدت نیازمند است. در عصری که سینمای ایران دچار یخبندان شده، فیلم‌هایی از این دست شاید بتواند یخ گیشه را آب کند.

تماشاخانه

با اجرای «غرب واقعی»

حیایی باز یگر تئاتر مهرجویی می‌شود

داریوش مهرجویی نمایش «غرب واقعی» را با بازی جمیله فردین، امین حیایی، امیرعلی دانایی و... اجرا می‌کند. به گزارش ایستا، برنامه «شب‌های داریوش مهرجویی» پنجم و ششم تیرماه در سالن «سیروس صابر» در اداره کل فرهنگ و ارشاد استان البرز برگزار شد که طی آن دو فیلم «گاو» و «هامون» نمایش داده شد و عوامل نمایش جدید مهرجویی نیز معرفی شدند. در این برنامه که با حضور هنرمندانی همچون محمود دولت‌آبادی، سورج منصوری، حامد بهداد، فریال جواهریان، امیرعلی دانایی، رضا درمیشیان، امیر سیدی، هنگامه حمیدزاده، مهری شاه‌حسینی و... برگزار شد، هریک از میهمانان درباره همکاری‌های خود با مهرجویی و جایگاه این هنرمند در سینمای ایران سخن گفتند. همچنین حامد بهداد که در دو فیلم «چه خوبه که برگشتی» و «تاریخ‌یوش» با مهرجویی همکاری داشته است، هم‌زمان با نمایش فیلم «هامون» نکاتی را درباره خسرو شکیبایی، بازیگر فقید این فیلم، مطرح و از همکاری با مهرجویی ابراز خرسندی کرد. در این برنامه که به کوشش و با اجرای هادی خوانساری برگزار شد، عوامل نمایش «غرب واقعی» دومین تئاتر مهرجویی، معرفی شدند. براین‌اساس جمیله فردین، امین حیایی، امیرعلی دانایی، محمدرضا خلج و جمال مرتضوی در این نمایش به ایفای نقش می‌پردازند. امین حیایی پیش از این در «مهمان مامان» با مهرجویی همکاری داشته. جوده‌ده محمدی‌فر به‌عنوان مدیر تهیه، طراح لباس و مدیر صحنه با اجرای این نمایش همکاری خواهد داشت. دستیاران مهرجویی در این تئاتر، سهیل برخورداری و محمدپارسا حسینی هستند. فرشاد جوان مدیر فنی این اثر نمایشی و هادی خوانساری مدیر روابط‌عمومی و تولید آن است. این اثر نمایشی درحال حاضر مراحل تمرین و آماده‌سازی خود را پشت‌سر می‌گذارد و قرار است تابستان امسال در یکی از سالن‌های تهران به صحنه برود. مهرجویی قبیل‌تر هم نمایش «درس»، یکی از آثار مشهور اوژن یونسکو، را در تماشاخانه ایران‌شهر روی صحنه برده بود و نمایش «غرب واقعی» دومین تئاتر او به‌شمار می‌آید.